تأملی بر دوران رزمندگی سردار شهید حسن تاجوک، فرمانده عملیات لشکر انصارالحسین با نگاهی به کتاب «عزیز کرده»

شهادت آخرین مأموریت حاج حسن در جنگ بود

آرمان شریف

شهید حاج حسن تاجوک از دوستان دیرین شهید حسین همدانی در دفاع مقدس بود. فرمانده‌ای بنام و شجاع که با چشم باز و تحلیل روشن وارد دفاع مقدس شد و تا لحظه شهادت حضوری پررنگ و تأثیرگذار در مناطق عملیاتی داشت. برای نیروهای ملایری شهید تاجوک بیشتر از یک فرمانده بود. او مثل یک پدر در مقاطعی که در منطقه حضور داشتند یا در مواقعی که پشت جبهه‌ها بودند تمام حواسش به نیروهایش بود. دوران رزمندگی و فرماندهی شهید تاجوک ناگفته‌های زیادی دارد. خستگی‌ناپذیری، غیرت، مردانگی و روحیه ایثارگری‌اش برای رزمندگان یک الگو به شمار می‌رفت. کتاب «عزیز کرده» به قلم مرضیه نظرلو به زندگی این سردار شهید می‌پردازد و نکات بیشتری از زندگی شهید تاجوک را برایمان بازگو می‌کند. «عزیز کرده» که زندگینامه‌ای مستند از شهید تاجوک است سال گذشته توسط انتشارات صریر منتشر شد.

شهید تاجوک با بدنی مجروح روی تخت بیمارستان

پیروزی انقلاب و مبارزه با ضدانقلاب

نخستین جرقه‌های آشنایی با انقلاب امام خمینی را آیت‌الله مدنی در وجود حسن روشن کرد. او در روزهای انقلاب جوانی ۱۷ ساله بود و وجودش از عشق به اسلام و امام زبانه می‌کشید. پیروزی انقلاب اسلامی تحولی سراسری در وجود اقشار مختلف مردم به وجود آورد. حسن همراه دوستانش کمر همت جهت آبادکردن مناطق محروم برداشتند و به صورت خودجوش به مناطق روستایی ملایر رفتند و به دنبال آبادی و آبادانی بودند. هنوز زمان زیادی از سرپا شدن انقلاب اسلامی نگذشته بود که خبر درگیری‌های ضدانقلاب در کردستان به گوش رسید. پاوه در خطر بود و ضدانقلاب فشار می‌آورد. حاج احمد متوسلیان می‌گفت: «روستای شمشیری ورودی پاوه است؛ اگه سقوط کنه محاصره پاوه کامل میشه و کارش تمومه.» قرار شد بچه‌های ملایر اول روستای شمشیری مستقر شوند.

اولین جانبازی

پس از آرام شدن اوضاع در کردستان آخر تابستان ۱۳۵۹ هجوم سراسری دشمن متجاوز آتش جنگی سراسری را روشن کرد. حالا مأموریتی بزرگ روی شانه‌های حسن و دوستانش احساس می‌شد. شهید تاجوک این بار هم خودش را خیلی زود به جبهه‌ها رساند و در جبهه ذوالفقاری مستقر شد. روزهایی سخت زیر توپ تانک و گلوله بعثی‌ها شروع شده بود. روزهای سخت تجاوز دشمن بعثی با مانور ضدانقلاب در شهرها همزمان شده بود و این کار رزمندگان را سخت می‌کرد. آنها باید در چند جبهه می‌جنگیدند. زمانی که در منطقه عملیاتی بودند ارتش بعث عراق را پیش رویشان داشتند و هنگامی که به شهرهایشان بازمی‌گشتند باید توطئه و نفاق ضدانقلاب را خاموش می‌کردند.

یک سال پس از شروع جنگ، در شهریور سال ۶۰ گروهی از رزمندگان ملایری برای خارج کردن رزمندگان از محاصره در شیاکوه اعلام آمادگی کردند. در جریان انجام عملیات شهید تاجوک و چند رزمنده دیگر به سختی مجروح شدند. جانبازی حسن باعث شد او را به تهران ببرند. دکترها گفته بودند یکی از ترکش‌ها خیلی خطرناک است و داخل ریه رفته و مثل چشمه خون از آن بیرون می‌زده است.

آرامش رزمندگان

با معرفی «قدیر نظامی» به عنوان فرمانده سپاه ملایر چینش نیروها تغییر کرد. او رسول حیدری را به عنوان مسئول اطلاعات و حسن تاجوک را به عنوان فرمانده عملیات معرفی کرد. انتخاب حسن به بچه مسلمان‌ها آرامش داد و خیالشان را راحت کرد که یک فرمانده معتقد و دلیر پشت‌شان است. قرار بود عملیات ثارالله در نیمه مرداد ۱۳۶۱ به صورت مشترک بین سپاه و ارتش انجام شود. تعدادی از نیروهای سپاه ملایر برای شرکت در عملیات عازم قصرشیرین و سرپل‌ذهاب شدند. در این عملیات شش نفر از بچه‌های ملایر شهید شدند. در پادگان ابوذر حاج حسین همدانی به شهید حسن تاجوک چنین گفت: «از برادر محسن مجوز تشکیل تیپ گرفتم. ان‌شاءالله کمک کنید و همه دست به دست هم بدهیم تا تیپ استان همدان تشکیل شود.»

تابستان سال ۱۳۶۲ تیپ انصار به صورت مستقل طرح عملیاتی در منطقه دالاهو را طراحی می‌کند و در همین زمان حتی شهید تاجوک فرصت نمی‌کند به خانه سر بزند. ۱۰ روزی می‌شد که دخترش به دنیا آمده و به خانه‌اش شور و حال بخشیده بود. مسئولیت‌های حسن در جبهه زیاد بود و فرصت ماندنش در خانه اندک. دخترش سمانه در حالی که ۱۲ روزه بود پدر دوباره خودش را به پادگان ابوذر رساند. ماه‌های پیش‌رو ماه‌های حساسی برای جبهه بود و رزمندگان باید خودشان را برای عملیات‌های بزرگ و سرنوشت‌سازی آماده می‌کردند.

معجزه

جانبازی دیگری برای شهید تاجوک در راه بود. در جریان شناسایی روی ارتفاع ۱۹۱ که مسلط به خاک عراق بود، حاج حسن به سختی مجروح شد. شهید همدانی به محض دیدن پیکر خون‌آلود رفیقش خودش را بالای سرش رساند و هنگامی که گوشش را کنار دهان حاج حسن گذاشت و از نفس کشیدنش مطمئن شد، لبخندی زد و گفت: «خوبه دیگه پیاده اومدی، حالا میخوای سواره بری؟» از تمام بدن شهید تاجوک خون می‌رفت و دستش مثل گوشتی که با چاقو بریده باشند پاره پاره شده بود. رد تیر خلاصی که کنار سرش زده بودند مشخص بود و بعید بود در چنین وضعیتی زنده بماند.

شهید تاجوک را در بیمارستان مهر بستری کردند. اوضاع خوبی نداشت و تمام بدنش گلوله خورده و باندپیچی شده بود. پس از دو هفته از بیمارستان مرخص شد و در خانه استراحت کرد. قرار شد سه ماه در خانه استراحت کند تا زخم‌های بدنش خوب شود، اما سه ماه برای فرمانده‌ای مثل حسن زمان زیادی بود. او طاقت سه ماه استراحت کردن را نداشت و باید هرچه زودتر خود را به صف رزمندگان می‌رساند. عملیات فاو یکی از سخت‌ترین مراحل جنگ بود. پس از چند ماه آموزش فشرده آبی- خاکی نیروها برای انجام عملیات آماده می‌شدند. با شروع عملیات شدت آتش عراقی‌ها زمین و زمان را به هم می‌ریخت. عراقی‌ها روی سطح جاده دوشکا گذاشته بودند و تیغ تراش لحظه‌ای قطع نمی‌شد. آتش دشمن سنگین بود و با این حال نیروها تسلیم نمی‌شدند. تعداد شهدا زیاد بود. قاسم زمانی، رسول کرد، حسن رضاحاتمی، حسن یونسی و تعداد زیادی از بسیجی‌ها شهید شده بودند و این اولین تلفات سنگین گردان مسلم بن عقیل بود.

سال سخت

سال ۱۳۶۵ سال سختی برای شهید تاجوک و نیروهایش بود. اواسط تابستان پدافندی جزیره جنوبی را به گردان داده بودند و نوک کمین ۵۰ متر با عراقی‌ها فاصله داشت. عراق دنبال چاه‌های نفت جزایر جنوبی بود و منطقه را زیر آتش داشت. در این سال چند یار و دوست حاج حسن شهید شدند. عبدالله عابدینی یکی از همین رفقا بود. در این ایام فرزند دوم شهید تاجوک نیز به دنیا آمده بود ولی این شادی نمی‌توانست غم شهادت دوستانش را کم کند.

در همین سال عملیات کربلای ۴ نیز انجام شد. یک عملیات سخت و سنگین دیگر که رزمندگان برای عبور از موانع دشمن باید از جانشان مایه می‌گذاشتند. حاج حسن یک بار دیگر در این عملیات مجروح شد. او را به بیمارستانی در ملایر انتقال دادند. روده‌هایش از شکمش بیرون ریخته بود و نیاز به جراحی داشت. دوری از جبهه باز فرمانده را دلتنگ نیروهایش کرده بود. نمی‌توانست پشت جبهه بماند و باید خیلی سریع خودش را به منطقه می‌رساند.

پس از عملیات ناموفق کربلای ۴ فرماندهان طرح عملیات جدیدی را در منطقه‌ای محدودتر داده بودند تا از اصل غافلگیری استفاده کنند. شب اول عملیات با وجود آمادگی نیروهای ملایر نوبت به آنها نرسید و وارد عملیات نشدند. حاج حسن به هر طریقی خودش را به نیروهایش رسانده بود. نیروها چند روز بعد وارد عمل شدند و چندین شهید دادند. کربلای ۵ عملیات سختی با نتایجی بزرگ بود. بعد از کربلای ۵ خطوط باید تثبیت می‌شد. سهم بچه‌های گردان مسلم پدافندی شلمچه و دریاچه ماهی بود.

اجابت دعا

سال ۱۳۶۶ سال دیوانه بازی‌های صدام بود. او که از نتایج عملیات کربلای ۵ خشمگین بود دیوانه‌وار بر سر مردم غیرنظامی بمب و موشک می‌ریخت. روی مردم بی‌دفاع حلبچه بمب شیمیایی ریخت و گرد مرگ را در تمام شهر پخش کرد. هواپیماهای بعثی سپس زادگاه شهید تاجوک را بمباران کردند. سه هواپیما بالای سر ملایر چرخ زدند و بمب‌هایشان را در میدان زندیه، شمس‌آباد و برق‌بالا رها کردند. چندین نفر به شهادت رسیدند. عملیات بیت‌المقدس ۲ در ۲۵ دی ۶۶ برای آزادسازی ارتفاعات غرب شهر ماووت عراق انجام شد و گردان مسلم حضوری پررنگ در عملیات داشت. اواخر اسفند گردان مسلم منطقه عملیاتی بیت‌المقدس ۲ را به گردان ۱۵۲ تحویل داد و به عقب برگشت.

آخرین سال جنگ سال اجابت دعاها و رسیدن به خواسته‌های قلبی حاج حسن بود. در نیمه خرداد از لشکر به گردان دستور داده شد تا جهت دفع تک عراق در ارتفاعات گرده‌رش هرچه سریع‌تر به منطقه بروند. آن روزها خبرهای خوبی از جبهه جنوب نمی‌رسید. فاو از دست رفته و عراق دوباره به مناطق جنوبی حمله‌ور شده بود. برای این عملیات حاجی از همه نیروهایش حلالیت گرفت.

فشار عراق روی منطقه بسیار زیاد بود. حاج حسن و نیروهایش با چنگ و دندان مقاومت می‌کردند. در همین حین خمپاره‌ای وسط سنگر فرماندهی منفجر شد. حاج حسن نقش زمین شد. تعدادی از نیروهای در سنگر شهید شدند و تعدادی مجروح. لحظاتی گذشت تا نیروها متوجه حال فرمانده‌شان شدند. رزمندگان وقتی به حاج حسن رسیدند دیگر جانی در بدن نداشت. ترکش پشت سرش را برده و در دم شهید شده بود. این سردار بزرگ اول تیرماه ۶۷ نماز عشق را در محراب خون سلام گفت و به دیار معبود شتافت. خبر به شهر که رسید، همه را مشکی‌پوش کرد. حاج حسن را که تشییع کردند و در خاک گذاشتند جان از تن شهر رفت. حاجی امید بچه‌های ملایر و حضورش قوت قلب خانواده شهدا بود.

> آخرین سال جنگ سال اجابت دعاها و رسیدن به خواسته‌های قلبی حاج حسن بود. در نیمه خرداد از لشکر به گردان دستور داده شد تا جهت دفع تک عراق در ارتفاعات گرده‌رش هرچه سریع‌تر به منطقه بروند. حاجی از همه نیروهایش حلالیت گرفت و در این عملیات به شهادت رسید

یُحبُّوه و یُحبُّونَه...

وصیتنامه شهید تاجوک اوج عشق ایشان به شهادت و ارادتش به همرزمانش را نشان می‌دهد: «من از قافله عقب مانده‌ام و علت هم این است که من هنوز ساخته نشده‌ام، ولی خدایا! تو خود می‌دانی که چقدر من با خودم صحبت می‌کنم و خود را دلداری می‌دهم و می‌گویم خداوند کریم و رحیم است و حتماً شهادت را نصیب من می‌کند. خدایا! دوستان همه رفتند رفقا همه رفتند، دیگر از دوستانم باقی نمانده است، عابدینی‌ها، سلطانی‌ها، اسلامجو، ترکاشوندها، حاتمی، فراهانی و تمامی عزیزان رفتند و من خجالت می‌کشم از منطقه سالم برگردم، خدایا تو خود می‌دانی که من این راه را آگاهانه انتخاب کرده‌ام و کورکورانه نیست و می‌دانم که به راهی که همان لقای تو است می‌روم.

خدایا! تو خودت کمک کن، الهی من با تمام وجود ادراکت می‌کنم و این سخن زیبایت را خوب درک می‌کنم که «یُحبُّوه و یُحبُّونَه». خدایا! تو خود می‌دانی که این بنده حقیر به تو عشق می‌ورزد و همیشه به یاد تو بوده و هستم، زیرا امید من و تکیه‌گاه من تویی و غیر از تو کس دیگری ندارم...»

وادی کتاب

ماجراهای «مهرنجون» زنده و پویاست

نرگس انصاری

کتاب «مهرنجون» خاطرات خودنوشت محمد محمودی نورآبادی از دفاع مقدس است. عنوانی که البته با زادگاه نویسنده نیز همراه است. روستایی زاگرس‌نشین در شمال شهرستان نورآباد ممسنی که حال و هوای خاص خودش را دارد. از ۱۸ شهید دفاع مقدس تا خیل جانبازان و چهار آزاده و ۳۲۵ رزمنده‌ای که در طول دفاع مقدس راهی جبهه‌ها شدند تا شهید شاخص مدافع حرم این روستا یعنی سردار شهید ستار محمودی فرمانده پدافند هوایی منطقه پنجم نیروی دریایی سپاه که در ۱۶ آذر ۹۴ در جنوب حلب به شهادت رسید. اتفاقاً نویسنده «مهرنجون» در پیشانی کتاب آن را به برادرش ستار محمودی تقدیم کرده که در دفاع از حرم آل‌الله به شهادت رسیده است. با هم نگاهی به داشته‌های کتاب «مهرنجون» می‌اندازیم.

«مهرنجون» حال و هوای دفاع مقدسی دارد. جنگ همانطور که پایش را به دامن خرمشهر، سوسنگرد و هویزه می‌کشاند، گویی وارد دنیای مهرنجونی‌ها نیز می‌شود. به تعبیر دیگر گویی مهرنجونی‌ها خود را

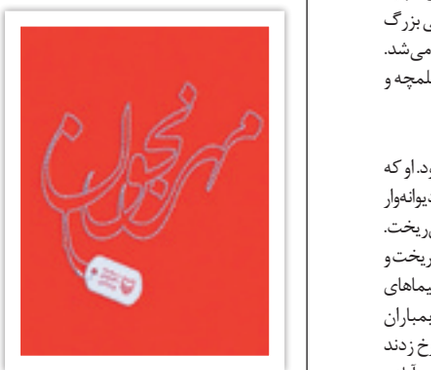

> محمد محمودی نورآبادی، نویسنده و راوی اثر در کنار پیرها و نوجوانان، نقش طنازانه خود را حفظ کرده است. از گفت‌وگوها و کل کل کردن‌هایش با خواهرش ریحانه گرفته تا خیالبافی‌های خودش و زبیر و شخصیت خیالی خرس و همراهی همراه با تقابل با کرم‌ها، صحنه‌های جنگ را با همه تلخی‌هایش شیرین و خواندنی کرده است

قطعه‌ای از خوزستان، کردستان، ایلام و کرمانشاه می‌بینند که از همان روزهای آغازین جنگ، مردانی از این دیار راهی جبهه‌های جنگ می‌شوند.

آنچه روایت «مهرنجون» را خواندنی می‌کند، رقص قلم نویسنده‌اش در بومی زیبا و دلفریب است. دلبری‌های طبیعت روستا و شیرین کاری‌های نوجوانانی چون حمزه، نعمت، زبیر، مرتضی و... و بذله‌گویی مو سپیدهایی چون مشهدی منوچهر، کرم ایزدمند و کرم کوهکن داستان جنگ را در مهرنجون شیرین و خواندنی کرده است. محمد محمودی نورآبادی، نویسنده و راوی اثر در کنار پیرها و نوجوانان، نقش طنازانه خود را حفظ کرده است. از گفت‌وگوها و کل کل کردن‌هایش با خواهرش ریحانه گرفته تا خیالبافی‌های خودش و زبیر و شخصیت خیالی خرس و همراهی همراه با تقابل با کرم‌ها، صحنه‌های جنگ را با همه تلخی‌هایش شیرین و خواندنی کرده است. مثلاً آنجا که مسئول ثبت‌نام بسیج به مشهدی منوچهر گیر می‌دهد که پیرمرد تو دندان نداری چطور می‌خواهی به جبهه بروی! پیرمرد بلافاصله با پاسخی طنز کام خواننده را شیرین می‌کند: «آخه مرد حسابی مگه میخوام برم عراقیا را گاز بگیرم که ایراد دندان میگیرید؟» (صفحه ۱۵ کتاب) یا آنجا که معلم حرفه و فن سر به سر جا مانده‌های از اعزام می‌گذارد و می‌گوید: «سلامتی شرمندگان اسلام صلوات.»

و قبل از آن شمس علی خدمتگزار مدرسه به آنها می‌گوید: «خدا به داد عراقیا رسید که شماها نرفتید جبهه... وای چه می‌شد اگه رفته بودین؟ (صفحه ۵۳ کتاب)» این رویکرد طنزآمیز که شاید متأثر از شخصیت راوی و نویسنده کتاب باشد، حتی در لحظه‌های درگیری و اوج خشونت جنگ نیز بین راوی و دوستش زبیر جریان دارد. مثلاً وقتی ستون در کانال تازه تصرف شده عراقی‌ها در حال پیشروی است و مرتضی در تاریکی سنگر عراقی پایش روی چیزی می‌رود و فکر می‌کند پا روی جسد گذاشته است و با آن هول و ولا خودش را به کانال و دوستانش محمد و زبیر می‌رساند و سپس بنا می‌شود به اتفاق به تماشای جسد افتاده در کف سنگر تاریک بروند، خنده و خشونت تداخل عجیبی دارد. خاصه وقتی یک موقعیت طنز نیز ایجاد و مرتضی ناچار می‌شود از ترس خنده‌های زبیر، سنگر را ترک کند. (صفحه ۲۲۰ کتاب). برخورد راوی و دوستانش زبیر با مجروح بی‌دست و پای عراقی نیز ناخواسته موقعیت طنز ایجاد می‌کند.

زبیر نوک مگسک اسلحه را بیخ گوشش گذاشت و گفت: «الموت صدام.» ستوان نگاهی به قد و قواره زبیر کرد و با همه ناتوانی‌اش خندید. زبیر که از کوره در رفت و سرش تشر زد، ستوان هم عصبانی شد و گُر گرفت. نفهمیدیم چه فحش‌هایی نثار جد و آباد زبیر کرد. (صفحه ۲۲۲) یا آنجایی که حمزه مقیمی رجز می‌خواند و نصیحت معاون زخمی گروهان می‌کند که به خاطر یک زخم داد و بیداد نکن و روحیه افراد را به هم نریز، تیری بر باسن خودش می‌نشیند و دادش را به هوا می‌برد... واکنش زبیر در این صحنه جالب است! - بگو توبه... نصیحت مردم می‌کنی؟ (صفحه ۲۳۱ کتاب)

به هر حال «مهرنجون» را هم می‌توان نقش یک روستا در جنگ دید و هم می‌شود از نگاه یک نوجوان ۱۵ ساله به جنگ نگریست و هم اینکه می‌شود باور کرد ملت ایران با چنین منش و فرهنگی شکست‌ناپذیر شده است. به عبارتی «مهرنجون» کلکسیونی از ماجراها و معناهای متفاوت است. قهرمان‌هایش در سن و سال‌های مختلف هستند. آدم‌هایش خودمانی، ملموس و باورپذیرند. ماجراهایش زنده و پویا هستند و گویی حوادث همین حالا و مقابل چشم مخاطب اتفاق می‌افتد.

این اثر را انتشارات سوره مهر در سال ۹۵ در تیراژ ۲۵۰۰ نسخه و به قیمت هر جلد ۲۰ هزار تومان منتشر کرده است. اثری خواندنی از محمد محمودی نورآبادی که با همه خاطره بودنش، از تعلیق‌های پرکشش و جذابی برخوردار است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷۴۸

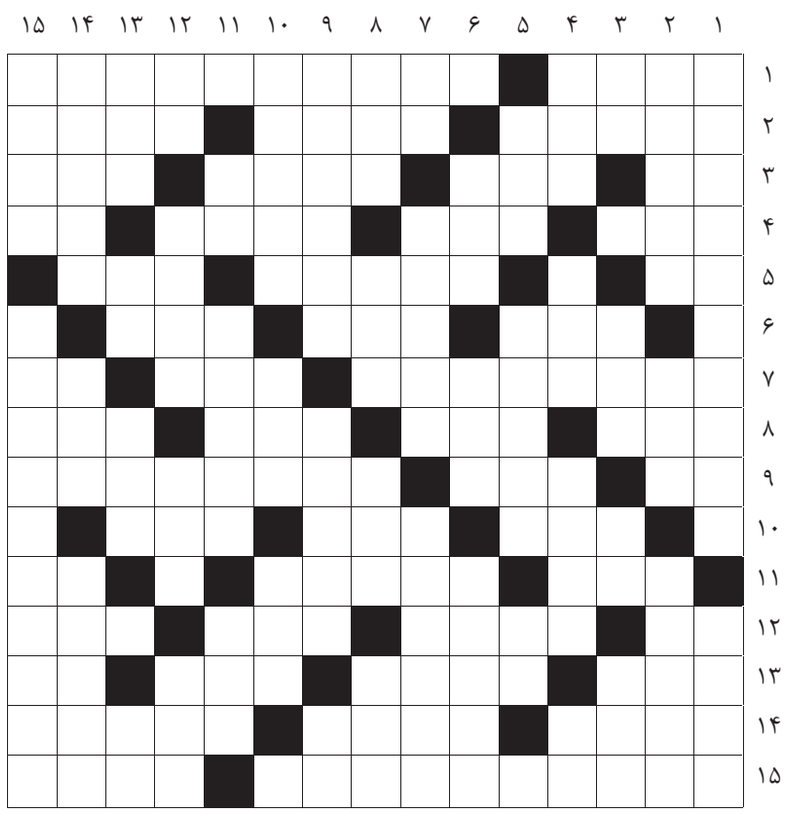

از راست به چپ

■ ۱- خاکستر- از تخلفات رانندگی که علت نیمی از تلفات جاده‌ای شناخته شده است ■ ۲- نوعی هواپیما و تفنگ- از گیل- پوست گندم ■ ۳- خیس- واحد سنجش سرعت هواپیما- زمین لم‌یزرع- رونوشت ■ ۴- دودکش آشپزخانه- شک- دل‌آزرده- ضمیر اشاره ■ ۵- کلمه شگفتی- گواهی- بدبو ■ ۶- گردنبند- خرمای نارس- همراه ناز ■ ۷- جاذبه سیاحتی لاهیجان- از جنگ‌های امام علی(ع)- پسوند شباهت ■ ۸- کلمه آرزو- غبار نرم- پشت سر- گنج ■ ۹- حرف نفرت- یک حرف و سه حرف- مسکوک نقره در انگلستان ■ ۱۰- سوسمار استرالیایی- از شما دور باد- سرسرا ■ ۱۱- مرزبان- پرنده‌ای زیبا از خانوادهٔ کبک- همراه خورد ■ ۱۲- ابزار زمین شویی- منافذ پوستی- کلاه شاهانه- علف خوردن حیوان ■ ۱۳- ارسباران قدیم- صاحب گلستان و بوستان- چانه- خرده سنگ ■ ۱۴- آقای گل جام جهانی ۱۹۸۲ اسپانیا- جواب پشتک- کد میله‌ای ■ ۱۵- حفظ آرامش در مواقع خشم و عصبانیت- شهری نزدیک اردبیل

از بالا به پایین

■ ۱- شیرینی محلی گیلان- پدر حضرت ابراهیم ■ ۲- ناپسند شرعی- فدراسیون بین‌المللی دوومیدانی- تیم فوتبالی در ایتالیا ■ ۳- یک و یک- تشنگی- حرف پیروزی- نوعی زمین مسابقات تنیس ■ ۴- واحد پول عهد ساسانیان- آب‌رسان- چرم فروش- میش بی سر ■ ۵- بازیکن هم‌تیمی- بسیار بزرگ- چاشنی سالاد ■ ۶- گاوآهن- از اقوام ایرانی- رمان آلبر کامو ■ ۷- یادداشت- خوب شدن- صبح ■ ۸- بردباری- دومین مهره گردن- میوه تلفنی- چین و شکن ■ ۹- آواگیر- سنگدلی- زدنی پرچانه ■ ۱۰- توهین کردن- واحد شمارش جوراب- آلت نوازندگی ■ ۱۱- دارچین هندی- نفس سرکش- کنار ■ ۱۲- کافی- استارت قدیمی- خودستایی به دروغ- شیار داخل لوله تفنگ ■ ۱۳- کف دست- حرف فاصله- پیمانه- شهر بی دفاع ■ ۱۴- شبان- سنت‌ها- قرمز تیره ■ ۱۵- مقابل پیشین- پس دادن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۹	۸			
			۱			۹	۴	۲
	۱		۵					
			۶	۴				
۳						۴	۵	۷
	۹	۵				۱		
			۸		۳			
۲	۴						۷	
						۵		۱

۱	۷	۶	۴	۵	۴	۶	۴	۸
۴	۸	۵	۱	۶	۶	۷	۴	۴
۴	۶	۴	۴	۸	۷	۱	۵	۶
۵	۴	۱	۸	۷	۴	۶	۶	۴
۸	۶	۴	۶	۱	۴	۵	۷	۴
۶	۴	۷	۶	۴	۵	۴	۸	۱
۷	۵	۸	۴	۴	۶	۴	۱	۶
۴	۴	۶	۵	۴	۱	۸	۶	۷
۶	۱	۴	۷	۶	۸	۴	۴	۵

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۷۴۷

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ع	ر	ا	د	ه	■	ه	ی	س	ت	و	ل	و	ژ	ی
۲	ی	ا	و	ر	■	ر	ا	و	ی	■	ی	و	ن	ا	ن
۳	ن	ف	ر	■	گ	ز	ی	ر	■	ش	و	■	ک	و	ب
۴	ا	ی	■	س	ی	ا	ل	■	م	و	ل	ف	■	ی	و
۵	ل	ا	ک	ت	و	ز	■	ا	ب	خ	و	س	ت	■	ع
۶	ق	■	ک	ا	ت	■	ن	ک	ا	■	ن	ا	ل	ه	■
۷	ض	د	■	ر	ی	ل	■	د	ر	س	■	د	ا	ی	م
۸	ا	ر	گ	■	ن	ا	م	■	ز	ن	گ	■	ش	ن	ل
۹	ت	ک	ل	م	■	ل	ا	م	■	ا	ف	ه	■	ی	ک
۱۰	■	ه	ا	ر	د	■	ل	و	ت	■	ت	ی	ر	■	ا
۱۱	ط	■	ب	ن	ل	و	ک	س	■	ا	م	ت	ث	ا	ل
۱۲	و	ا	■	د	ا	ل	ی	■	ا	م	ا	ر	■	ه	ش
۱۳	ف	ر	ح	■	ل	ی	■	ا	ی	ی	ن	■	ص	ا	ع
۱۴	ا	س	ک	ا	ب	■	ش	ی	ر	ر	■	ک	و	ل	ر
۱۵	ن	ی	م	ا	ی	و	ش	ی	ج	■	م	ا	ف	ی	ا